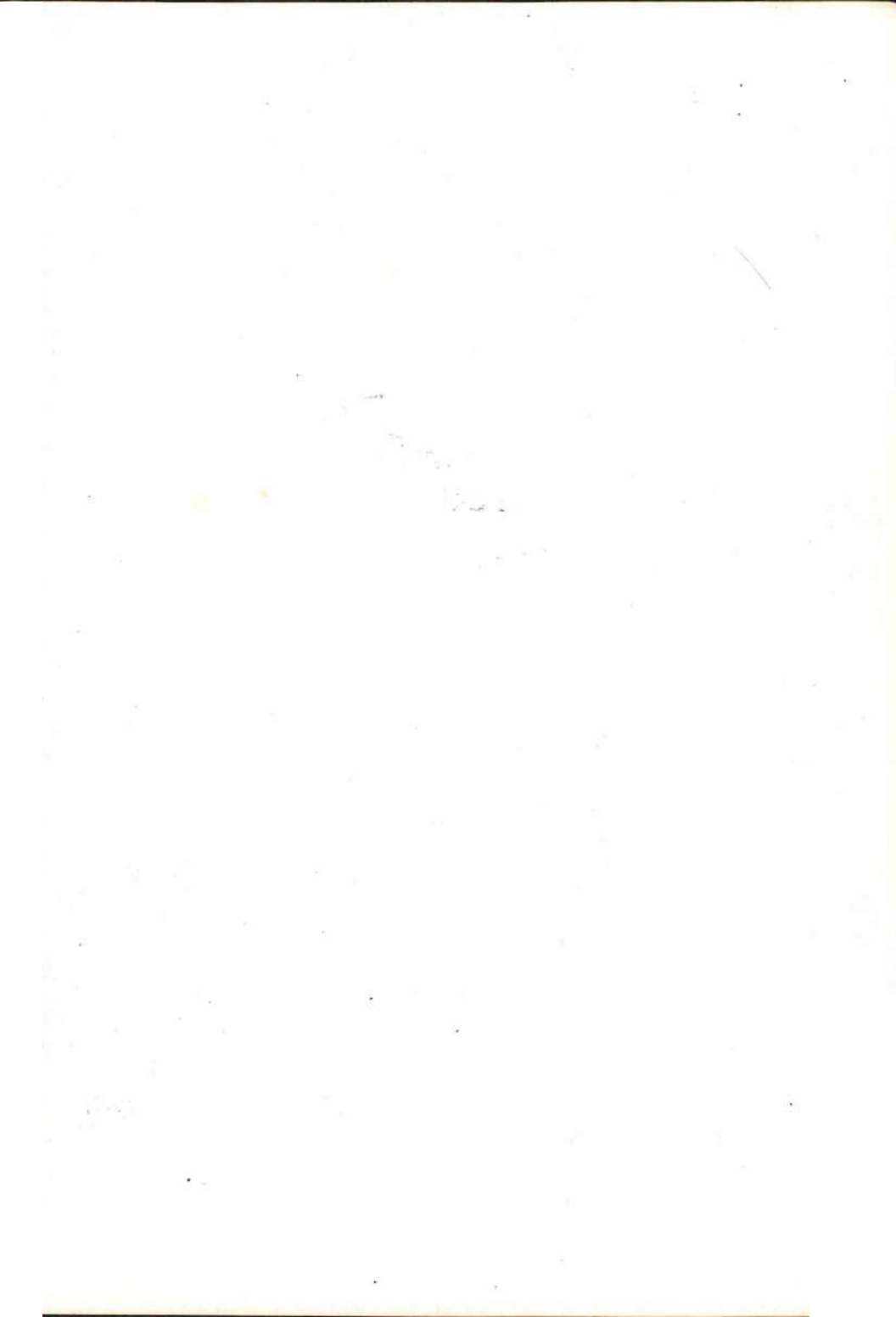


مختصری از تاریخ حیات و تشریف بارض مقدس

بقلم

(حرم حضرت عبد البهاء)

منیره خانم



مختصری از تاریخ حیات و تشریف بارض مقدس
تاریخ مسافرت و سفر نظر باصرار امآء الرحمن امریکائی و خواهش
بعضی از خواهران روحانی مختصری از بدو تاریخ خود عرض مینمایم

بسمه البهی - الاهی

پروردکارا تو شاهد و گواهی که جمیع اعضا و جوارح و قلب و فوآد
و وجدان من شهادت میدهد بر عنایات لانهایات تو که از بدو حیات بدون
استحقاق در حق این فانیة امه در گاهت عنایت فرمودی از اول حیات
و طفولیت که شرحش حیرت اندر حیرت است و اگر بخوام بتفصیل شرح
دهم و شکر گویم لسان و بیان از شکرش عاجز و از شرحش قاصر فی الحقیقه
در سن دوازده سالگی الی یوم تشریف باستان مقدس خوابهائی دیدم که
قابل شنیدنست و انسان را متنبه مینماید که اگر مشکلاتی و شدائدی از برای
نفسی روی دهد تحمل کند و صبر نماید و بداند که حکمتی در پرده غیب الهی
پنهانست محزون و افسرده و پژمرده نگردد چنانچه لسان قدم و اسم اعظم
در هفت وادی میفرمایند، اگر ظلمی بینی عدل دان و اگر قهری دیدی
مهر آرزو باری بشرح مطلب رویم و وقایع ماضیه شرح دهیم اگر چه
اکثری بالتام در نظر نمانده و فراموش شده لکن چون بعضی اصرار
زیاد نمودند چند ورقی نوشته میشود و قبل از شروع بمطلب مقدمه
مختصری از نسب نامة فانیه معروض میگردد تا سبب تبصر قارئین گردد
والد مرحوم آقا میرزا محمد علی نهری ابن مرحوم حاجی سید مهدی
نهری ابن مرحوم حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد نشو

و نمایشان در زواره اصفهان بود زواره قریه نیست از قرای اصفهان پس از وصول بحد بلوغ ورشد مسافرت بهندوستان نمودند و چون از سلالة طاهره طیبه نبوت و رسالت بودند یکی از بانو زاده کان عائله سلطنتی هندوستان محض میمنت و شرافت و انتساب بدودمان نبوت خود را در حباله نکاح ایشان در آورد و مقیم هندوستان و باین جهت معروف بهندی گردیدند و آن وصلت علت ثروت بی پایان گشت و دولت و حشمت سلطنتی بایشان روی نمود بعد از چندی دو اولاد ذکور از ایشان بظهور میرسد ولد بکرشان حاجی سید مهدی بود بعد از فوت پدر جمیع اموال بتصرف ایشان در آمد و از هندوستان هجرت بنجف اشرف نمود در انجا متوطن شد و املاک بسیاری از قبیل مزارع و بیوت و کاروان سرا و دکاکین در کربلا و نجف تأسیس نمود و از ثلث اموال والدشان (نهر) آنی در نجف اشرف احداث نمود و باین سبب بحاجی سید مهدی نهری معروف شدند و این لقب نهری در سلالة ایشان باقی والی الآن بر قرار مانده و از ایشان چند اولاد ذکور و اناث تولد یافت از آن جمله مرحوم والد فانیه که موسوم باقا میرزا محمد علی نهری بودند و مرحوم عمو آقا میرزا هادی والد مرحوم حرم حضرت سلطان الشهداء علیه آلاف التحية والثناء در این مقام حکایتی روایت شده اوقاتی که مرحوم حاجی سید محمد مقیم هندوستان بودند منجم شهری که فرید و وحید آن عصر بود زانجمله طالعی بجهت ایشان میکشد از جمله بشاراتی که بایشان میدهد این بود که از اولاد و احفاد شما جمعی ادراک ایام ظهور حضرة موعود خواهند نمود و از جان تشار انحضرت خواهند گردید مرحوم مذکور چون وثوق تام باحکام ان منجم شهر داشت این بشارت را حکم قطعی و نص قاطع لاریبی از برای خود انگاشته و وصیت نامه فی بخط خودشان باین مضمون مینویسند که

بعد از اسهم معینه ورثه جمیع ما یملك من از وجوه نقد وغیره
 محفوظ ماند و تقدیم حضور حضرت قائم جلّ ثنائه گردد
 و این وصیت نامه را گذاشتند و دار فانی را وداع گفتند و برحمت
 ایزدی پیوستند و چون نداء ظهور از شیراز بلند شد مرحوم والد و عمو
 بمجرد استماع این نداء بدون آنکه بمنزل بیایند و اهل بیتشان را خبر دهند
 بغرم مسافرت بشیراز شتافتند و بسرعت تمام بکوی محبوب رسیدند برادران
 دیگر که شیفته زخارف دنیا بودند و از سبیل دیانت و حق پرستی منحرف
 وقت را غنیمت شمرده باعلیای نجف و کربلا همداستان شده اند و برادر را
 خارج از دین و غیر مستحق از ارث مبین شمرند و آن دو برادر را باسم
 بانی شهرت دادند جمیع اموال و املاک را تصرف نمودند و بوصیت پدر
 مطلقاً عمل نکردند مرحوم والد و عمو چون برادران را بر این حال دیدند
 بکلی از عالم و عالمیان گذشته و از میراث پدر چشم پوشیدند و شب و روز
 بجان تئاری در سبیل حق کوشیدند و خود از جانب والد مرحومشان که
 حاجی سید محمد باشد نظر بخواهش و وصیت نامه او صندوقه جوهری
 نزدشان بود تقدیم حضور جناب طاهره اعلی الله مقامها مینمایند در ایام
 بغداد و کربلا که جمیع مصارفات سفر جناب طاهره و حرکستان از بغداد
 از آن بوده نیت پاک بگردان که مبارک فالی است اگر بخواهم شرح دهم
 ایام اقامت جناب طاهره مع جناب ابوی و عمو و اهل بیتشان که چه شوری
 در سر داشتند مطلب بطول انجامد اگر بجالی یافت شود شرح احوالات
 ایشان از بعد بنحو اختصار ذکر خواهد شد حال شرحی از جدّه که والده
 مرحوم ابوی باشند مرقوم میشود بسیار زن مؤمنه مقدسهئی بودند شی در
 عالم رؤیا دیده بودند که دو بدر تمام از چاه آب خوانه ایشان بیرون آمده
 در گریبانشان داخل شد از شدت وجد و سرور و تحیر از خواب

بیدار میشوند و قبل از طلوع آفتاب بکمال سرور میرود بخانه حاجی سید محمد باقر که اول شخص عظیم و مجتهد مسلم نافذ الحکم ایران بود چنانچه در عصر خود نظیر و مثل نداشت صورت رؤیا را بشخص مذکور عرضه میدارند و خواهش تعبیر میکنند عالم مذکور در جواب میگوید دلشاد باش و خرم که خداوند دو اولادی بتو عنایت خواهد فرمود مانند دو بدر منیر که طائفه و خانواده شمارا روشن و منور میگردانند اتفاقاً همان ایام آثار حمل جدّه نمودار میشود و در میقات معینه مرحوم والد آقا میرزا محمد علی و بعد از یک سال و سه ماه دیگر مرحوم آقا میرزا هادی بدینا میآیند و چون بحد بلوغ و رشد میرسند والد را هوای تحصیل علوم و معارف در سر میافتد و در مدرسه کاسه گران بتحصیل علوم و معارف مشغول میشوند و عمو طریق ازوا و زهد و تقوی اختیار و پیروی عباد و زهاد نموده از موثقین و معتمدین نزد علماء محسوب و بدین واسطه حاجی سید محمد باقر مجتهد مذکور برا در زاده خود را که در اواخر بشمس الضحی ملقب گشته در حباله نکاح ایشان در آورده متوطن اصفهان میشوند و مرحوم ابوی بعد از فراغت از تحصیل در مدرسه عازم عتبات عالیات شده در کربلا در حوضه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمدند و کمال رسوخ بنورین نیرین پیدا نموده که امروز در دائره وجود کوی جزاین دو نیر منیره باری بعد از مدتی در اینجا تاهل اختیار نمودند و آقا میرزا هادی عمو نیز با اهل بیت خود توجه بکربلا نموده با والد و شیخها مؤانس تا آنکه در سنه هزار و دوویست و شصت هجری مطابق سنه هزار و هشتصد و چهل و چهار میلادی ندآء ظهور با اسم باب از شیراز بلند شد بمجرد استماع ندآء بدون آنکه اهل بیت را اخبار نمایند از کربلا بسرعت تمام عازم شیراز میگردند و سبب سر عتشان در مسافرت و حصول اطمینان

صاحب نداء بحقیقت این بود که در مجلس درس مرحوم حاجی سید کاظم رشتی مکرر خدمت حضرت باب مشرف شده آثار عجیبه و اطوار بدیعه از هیکل مقدسشان مشاهده نموده بودند از انجمله از قول مرحوم عمو حکایت شده که میگفتند

قبل از سنه ستین ایامی که مرحوم حاجی سید کاظم رشتی در کربلا بهدایت و تعلیم ناس مشغول بودند و ندای قد اقترب ملکوت الله میفرمودند و تلامذه مرحوم شیخ احمد احسانی رحمه الله علیه در خدمتشان کسب فیوضات مینمودند من و جناب اخوی از جمته تلامذه بودیم و همه روزه در مجلس حاضر روزی بعزم زیارت سید الشهداء علیه آلاف التحية والثناء داخل رواق مطهر شدیم جوان سیدی را دیدیم در منتهی صباحت و جمال و متانت و وقار در مقابل باب حرم ایستاده در کمال خضوع و خشوع بمناجات و زیارت مشغول از مشاهده وقار و معاینه آثار جمال و کمالشان حالتی در من نمودار شد که پای از رفتار باز ماند بجای خود ایستادم در کمال تحیر چون همه روزه از لسان مرحوم سید میشنیدم که ظهور نزدیک شده و باید همه دائماً در جستجو و طلب برائید چه که صاحب ظهور در بین ناس حاضر و با خلق معاشر و ناس از ایشان محجوب و غافل من با خود میگفتم سبحان الله شاید ایشان حضرت قائم غائبند و حال زیارت جدشان تشریف آورده اند در همان مکان نشستم و استماع تغنیات مناجات و مشاهده حالاتشان مینمودم که مانند ابر بهاری اشک از چشمانشان جاری بود تا از زیارت فراغت حاصل نموده بدون آنکه داخل حرم شوند بخضوع تمام تشریف بردند من متحیر که الهی آیا این هیکل مقدس که مییاشد من نیز بتعاقب ایشان رفتم تا وارد خانهائی شدند

از مسایگان آن خانه سؤال نمودم که ساکنین در این خانه
 کیستند در جواب گفتند چند روزیست که سادات تجار شیرازی
 در اینجا ساکنند دانستم که این بزرگوار از اهل شیراز هستند
 من بعد هر روز هنگام زیارت در حرم شریفاب میشدم و در اوقات
 اعتکافشان در کربلا اغلب ایام مجلس درس سید مرحوم را بنور
 جمال خود منور مینمودند و هنگام ورود بمجلس از مرحوم سید
 احترامات فائقه بظهور میر سید تا آنکه بعد از چندی بابو شهر
 و شیراز تشریف بردند و مرحوم سید عروج فرمودند من و جناب
 اخوی در کربلا بودیم که نداء ظهور باسم با بیت از شیراز بلندشد
 بمجرد شنیدن آن نداء قلم متوجه آنحضرت شده و انجمنال مبتسمانه
 در نظرم آمد و جلوه نمود بجناب اخوی گفتم برا در جان قسم بخدا
 که صاحب این نداء همان جوان سید شیرازیست که در مجلس مرحوم
 سید گاهی تشریف میآوردند خلاصه با جناب اخوی با سرعت
 تمام عازم شیراز شدیم در بین راه خبر تشریف بردن حضرت
 بمکه معظمه رسید من بکربلا مراجعت نمودم و اخوی عازم اصفهان
 گشتند جهت ملاقات جناب باب الباب

این بود حکایتی که از قول مرحوم عمو که از حریشان شمس الضحی باشد
 مکرراً شنیده شد اما جناب مرحوم والد بعد از مراجعت باصفهان چون
 حریشان مقیم کربلا بود در همان مدرسه کاسه گران منزل داشتند تا آنکه
 جناب باب الباب بامر مبارک نقطه اولی روح ما سواه فداه از شیراز
 باصفهان تشریف آورده چهارآ تبلیغ مشغول و جمع کثیر را بامر بدیع
 هدایت نمودند از جمله جناب والد بودند که بشریعه عرفان و ایمان فائز
 شدند و چندی نگذشت که خبر وفات اهل بیتشان از کربلا رسید ذر آن ایام

حاجی آقا محمد که از تجار معروف اصفهان و از مصدقین جدید بود و نسبت
 بوالد کمال خلوص و ارادت داشت روزی بایشان اظهار نمود که چون
 حرم شما وفات نموده و از او اولادی نمانده بهتر این است که شما ترک مدرسه
 و ازوا نمائید و در خانه ما مسکن و مأوی فرمائید مرا خواهریست
 در خوانه هرگاه قبول نمائید اراده دارم او را بجهالة نکاح شما در آورم
 تا رشته محبت و مودت ما و شما مدام و برقرار ماند و والد مرحوم را این
 رأی صواب و مقبول افتاد مشار الیه مطلب را با والده خود مذاکره و مشاوره
 مینمایند و والده نیز تحسین بل تأکید مینمایند و میگویند شب گذشته در عالم
 رؤیا دیدم سیدی با وجه نورانی بخوانه ما در آمد در حالتیکه دو چراغ
 در دست داشت و آن سید همین شخص است و شما البته در این کار اقدام
 نمائید حاجی مذکور مجلس عقدی فراهم میکند و خواهر خود که والده
 ما باشد بعقد ابوی در میآورد مرحوم ابوی را از عیال اول او اولادی
 نبود و بعد از وصلت با والده تقریباً دو سال گذشت و اولادی بظهور
 نرسید تا آنکه حضرة اعلی روح ما سواه فداه از شیراز باصفهان تشریف
 آوردند و در خانه امام جمعه شرف نزول فرمودند عموی ما آقا میرزا
 ابراهیم والد نورین نیرین محبوب الشهداء و سلطان الشهداء علیهما من کل
 بهاء ابهآه بتعیین امام جمعه مهیانداز حضرت اعلی بود و بمواظبت خدمات
 مفتخر و سرافراز شی از حضرت بمیهانی دعوت نمود دعوتشرا اجابت
 فرمودند و منزلش بقدم مبارک مزین گردید نفوسیکه در آن مجلس مشرف بودند
 اسامی ایشان از قرار ذیل است میرزا سید محمد امام جمعه میر محمد حسین
 برادر امام که در آخر ایام سبب شهادت نورین نیرین شد و اسمش از قلم
 اعلی برقتآ نازل آقا سید محمد رضای پاقلعهئی حاجی آقا محمد تقه فروش
 ابوی والده ما میرزا ابراهیم تاج ملا محمد تقی هراتی ابوی آقا میرزا محمد علی

آقا میرزا ابراهیم عمو صاحب بیت حضار بیت مجلس آن لیل از فیوضات حضور مستفیض تا آنکه غذا گسترده شد و بآلاء و نعمای روحانی و جسمانی مشغول شدند در اثنای تناول غذا حضرت روی مبارک را بجانب یکی از حاضرین نموده از اولاد مرحوم والد سؤال فرمودند انشخص در جواب عرض کرد ایشان تا کنون دو عیال اختیار نموده ولی اولادی بظهور نرسیده حضرت قاشق شیرینی بوالد عنایت میفرمایند والد میآشامند و بخواطرشان میگذرد که اراده مبارک چنین تعلق گرفته که اولادی بظهور رسد بعد از فراغت از غذا کیفیت مجلس را والد بوالده ذکر مینمایند ایشان نیز از توشه مبارک تناول مینمایند پس از آن شب آثار حمل در والده نمودار میشود و بعد از هشت ماه و نه روز اینفانیه متولد میشود بعد از سه سال دیگر حاجی سید یحیی و بعد از سه سال راضیه بگم و بعد از پنج سال همشیره دیگر گوهر بگم دنیا میآیند اولادشان سه دختر و یک پسر بود باری بعد از آن حضرت اعلی را از اصفهان به تبریز و ما کو بردند و توقیعی از حضرت رسید جهت عموم احبباء که در ظل (رایت سودا) که از خراسان بر پامیشود در آیند مرحوم والد عازم سفر شدند و بوالده فرمودند ما حال عازم سفری هستیم که معلوم نیست عاقبت چه پیش آید شاید اسباب شهادت فراهم گردد و وصیت میکنم شمارا که هرگاه خداوند اولادی عنایت فرمود و ذکور است او را باسم علی بخوانید و اگر اناث است بفاطمه موسوم نمایند این وصیت را بمرحوم والده نمودند و باجمعی که تقریباً بیست و پنج نفر بودند عازم خراسان شدند در آن وقت جمال مبارک جلوت عظمته و حضرت قدوس و جناب طاهره در بدشت تشریف داشتند و همه روزه احباب از اطراف بانجامی آمدند تا آنکه مدت اقامت بدشت بسر آمد و چند الله بجانب خراسان حرکت نمودند و واقعه نیالا و سنک باران اتفاق افتاد

قضیه نیالا در تاریخ ایام مفصلا نوشته شده و صدمه بسیاری بمرحوم
عمو رسید و در بین راه وفات نمودند از مرحوم والد روایت شده فرمودند
بعد از آنکه در نیالا احباب متفرق شدند و هر چند نفسی
طریق رفتند اهالی نیالا احباب را تعاقب نموده هر که را بدست آورده
شهادت مینمودند من و اخوی و چند نفسی طریق را پیش گرفته
میرفتیم در بین راه ضعف شدیدی بر اخوی مستولی شد بکاروانسرای
خرابهئی رسیده شبانه در آنجا منزل نمودیم اخوی در آنجا وفات
نمودند و رفقا هم از بیم هجوم اشرار در نصفه شب هر کدام بطرفی
رفتند من ماندم و زمش اخوی صبح گاه از کاروانسرا بیرون آمده
در کنار جاده ایستاده حیران و سرگردان بودم که اخوی را چه گونه
بدون اسباب دفن نمایم و از شر اعداء چه گونه رهائی یابم ناگاه
دیدم از دور زنی بجانب من می آید چون نزدیک شد پرسید شما
کیستید و بجهت چه در اینجا ایستاده اید در جواب گفتم برادرم
دیشب در این کاروانسرا وفات نموده و متحیرم که او را چه گونه
کفن و دفن نمایم آن زن گفت فکر آن مباش که اینک من بجهت انجام
همین خدمت آمده ام شب گذشته حضرت فاطمه زهرا علیها سلام
الله را در عالم رؤیا دیدم فرمودند یکی از اولاد من در این کاروانسرا
وفات نموده فردا باید بروی او کفن و دفن نمائی حال من
آمده ام تا بامر ایشان عمل نمایم این بگفتم و بسرعت تمام مراجعت
بقریه نمود بعد از چند دقیقه باجمعی از عتال و حفار و ما یلزم دفن
و کفن حاضر شد و انمرحوم را در نهر آب غسل داده کفن نمودند
و چون که اخوی وصیت نموده بودند که مراد کنار جاده سر راه
زوار کربلا دفن نمایند لذا در همانجا دفن نمودیم اهل قریه بمحل

خود مراجعت نمودند و من توجه بطهران نمودم و از آنجا باصفهان
 باچه حالتی در نهایت خستگی و صدمه زیاد خورده و سنک سار شده
 و برادر مرده و خواهر باجناب طاهره نامعلوم و گم شده وارد اصفهان
 شدم در وقتی که نمیشود احدی اسم بانی ببرد

ولکن ابوی با همه این بلا یای وارده و طوفانهای موجوده
 شب و روز مشغول تبلیغ امر بدیع و ظهور جدید بودند بحدی که برادر بزرگ که
 پدر نورین نیرین باشد پیغام فرستاد که برادر جان شما بایها شوری در سردارید
 که از هر گونه بلا و خطر پروا ندارید اگر چنین است باید از این
 محله بروید من هم جانم در خطر است و مال و اولادم از دست می رود
 ابوی از این پیغام جواب دادند که من دین را بدنیا نفروشم چنانچه از
 ثروت بی پایان پدر گذشتم و تا جان در بدن دارم در اعلاء این امر
 میکوشم بعد از آن خانه فی در محله فی که موسوم (شاه شاهان) است خریدند
 و منزل نمودند و تمام وقت با جناب زین المقرین و آقا سید اسماعیل ذبیح
 که در بغداد بدست خود جان فدا نمود مشغول بتبلیغ این امر بدیع بودند
 و از آن نفوس که در آن ایام تبلیغ شدند نورین نیرین بودند و بعد از
 چندی باتفاق عازم تشرّف در بغداد شدند چنانچه این فانیه از لسانشان
 بارها شنیدم که ذکر مینمودند که

در بین راه با عمو میگفتم شما باید در وقت تشرّف لسان ما
 باشید و مطالب قلبی را عرض نمائید عمو جواب میدادند مطمئن
 باشید ما با حضرت ایشان در بدشت کمال رفاقت را داشتیم تا آنکه
 وارد بغداد شدیم و هنگام تشرّف رسید دیدیم عمو که در راه اظهار
 رفاقت مینمودند چنان مبهوت و خاضع و خاشع هستند که یارای تکلم
 ندارند هر قدر جمال قدم جلّ شأنه الاعظم اظهار عنایت میفرمودند

عمو ساکت تر و خاضع تر میشدند تا آنکه فرمودند جناب میرزا احمد علی شما و ما در بدشت رفیق و همسفر بودیم خلاصه جمیع مرخص شدیم گفتم جناب عمو شما را چه شد که این حالت شدید جواب دادند قسم بخداوند واحد احد که ایشان نه آن جناب بهمانی هستند که در بدشت بنده خدمتشان رسیده ام بلکه بکمال یقین و اطمینان قلب شهادت میدهم که این بزرگوار همان موعود من یظهره الله بیان هستند باری از نغمی که قبل از اظهار امر مؤمن بحمال قدم واسم اعظم شدند مرحوم عمو بودند این کلام نورین نورین بود خلاصه بعد از چند ماه از بغداد بنده یازده ساله بودم میشنیدم که دائم ابوی بوالده ذکر مینمودند که من نیتم این است فاطمه را بپریم در بیت مبارک فایه با خود میگفتم خدایا بیت مبارک در کجاست کربلا که اسم دارد باری بعد از فوت ابوی زمام ما افتاد بدست طائفه پدری و اقربای مادری و جمیع هم با فایه کمال محبت و مهربانی را داشتند و با اعتقاد تمام فایه را عنایتی لیل ضیافت حضرت اعلی روح ما سواه فداه می پنداشتند و هر شخصی که در نظرشان خوب و پسند واقع میشد داماد انتخاب مینمودند و دو طائفه مهمه با یکدیگر در مجادله و کش مکش بودند در این مسئله بخدمتی کدورت در میان آمد که فایه که ابتدای حیاتم بود از عیش و سروری سیر و بیزار شدم و دائم میگفتم فایه اختیارم با کسی نیست و احدی را قبول نخواهم نمود ولو مسیح آسمان باشد یا آنکه یوسف زمان و دائم بخواندن مناجات و تلاوت الواح مشغول بودم حتی صلوٰة بزرگ را هر روز بخامی آوردم و هم صوم بیان را میگرفتم و هم صوم رمضان را و قلبم ابدآ مایل باین شئونات نبود بخدمتی که خدا شاهد است خودم حیران بودم که چرا قلبم باین درجه از این شئونات بیزلر است من خویشان و اقربایم را بی نهایت دوست دارم چرا اطاعت و میل اوشانرا

بجای نمی آورم و هر روز نزدیک مغرب میرقم بالای بام و بخواندن اشعار و مناجات مشغول بودم تا مدتی از شب میگذشت و والده اوقاتشان تلخ میشد که چرا چنین میکنی باری تا آنکه یکشب با اوقات تلخ از بالای بام آمدم و با کمال افسرده گی در رخت خواب رقم در عالم رؤیا دیدم در بیابانی میروم و شخصی مرا تعاقب نموده من میروم و او از عقب ناگاه سواری رسید و گفت چرا خائنی یا تورا در عقب سوار نمایم و هر یکجا بخواهی تورا خواهم برد فانیه را سوار نمود و گفت چه میخواهی بگو گفتم از خدا خواهم دو بال بمن عطا شود پرواز نمایم آن شخص مرا گرفت و بلند نمود ناگاه دیدم دو بال دارم و پرواز نمودم مدتی در پرواز بودم تا آنکه رسیدم بمحلّ وسیعی و جمع کثیری در آنجا یاقم و دیدم منبر رفیعی گذاشته و حضرت رسول صلوٰة الله علیه بالای منبر و جمیع انبیاء و پیغمبران علیهم السلام جالس و من در آن حین بصورت کبوتری هستم و پرواز نمودم آمدم در کنسکره منبر نشستم حضرت بدست مبارک گردن بندی عنایت فرمودند و من پرواز نمودم تا رسیدم بموقعهای نادیده که وصف ندارد دیدم جمعی در آنجا معتکف از جمله والده را در آنجا دیدم آن گردن بند را باوشان دادم و پرواز نمودم از شدت شوق از خواب بیدار شدم و بنا کردم بگریه کردن والده بیچاره حیران که چه شده آن روز تا شام حالت عجیبی داشتم باری اغلب شبها خواب میدیدم در هوا پرواز میکنم و بسیار مسرور بودم که در تعبیر پرواز بسیار خوب است چندی بهمین منوال گذشت تا آنکه باصرار نورین نورین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء و قوت امام جمعه ما را مجبور نموده باید برادر کوچک جنابان مذکور را اختیار نمائی طریق حیارا بحری داشته قبول نمودم چونکه فیوضات و اخباراتی از ادرنه و شطر محبوب باهل اصفهان بواسطه اوشان بود زیرا جوانی در کمال آراستگی

و محبت و شور و انجذاب بودند و اقرباء و خویشان در کمال فرح و سرور تا آنکه آنچه لوازم و تهیه این وصلت بود با حسن ما ممکن فراهم آوردند و شخص مذکور همه روزه مکاتیب پراز محبت و سرور میفرستاد تا آنکه خانه مخصوصی ساخته شد و از هر جهت اسباب فرح و انبساط میباشد شب زفاف رسید و بقاعده اهل ایران دوستان و آشنایان موعود ما را بردند بخانه عمود داماد با کمال احترام و خوشی تا ساعت چهار مشغول خواندن اشعار و طرب و سرور بودند بعد از ساعت چهار جناب ابن عمی با کمال بساطت بقاعده رسمی استقبال نموده و ما را بردند در منزلی که معین شده بود و جمعیت از هم پاشیده شد الا چند نفر از خویشان نزدیک و اوطاق را خلوت نمودند فایه دیدم مدتی گذشت و شخص معلوم ابدأ تکلم نمی نماید و مقنعه صورت مرا اشاره نکرد و ابدأ نمیگوید تو میمانی یا بنت عمی یا آشنائی کجا بودی فایه تا چند ساعتی تحمل کردم و ابدأ سخن نگفتم بعد دیدم چند نفر وراء شبك ایستاده اند و منتظرند فایه ناچار شده گفتم شمارا چه روی داده که هیچ حرف نمیزنید جواب دادند که سردردی بمن عارض شده که نمیتوانم تکلم کنم و باز خوااموش شدند باری چه عرض نمایم که احدی از ابتداء عالم خواطر ندارد چنین حکایتی و کسی باور نمیکند مگر اهل اصفهان که بچشم خود دیده اند و بکوش خود شنیده اند باری برادران و خویشان همه مکدر و محزون و با او صحبت مینمودند و آن بیچاره متحیر و پریشان و قسمها میخورد که باختر خود نیستم و نمیتوانم انطرف بروم و هر امری را مطیع هستم مگر آشنائی بابت عم و آن نیز البته حکمتی دارد معلوم و ظاهر خواهد گشت مدتی چند باین منوال گذشت و ایشان خوااموش و متحیر و ساکت و با احدی متکلم و همنشین و هم صحبت نمی شدند تا آنکه شبی در منزل تنها جزان شخص که جهت خدمت بود

دیگر کسی نبود دید سرشان را بر روی زانو گذارده مدتی طول کشید
 رفت نزدیک دید جان را بجان آفرین تسلیم کرده اند علیه رحمة الله واحسانه
 شرح این حکایت از برای اینست که اگر از برای انسان در عالم امکان
 مشکلی و یا صعوبتی روی نماید بداند که البته حکمتی در پرده غیب مکنون
 و مستور است فی الحقیقه این شخص عسسی بود که فانیه را بمطلوب و مقصود
 حقیقی رسانید و قطره را ببحر اعظم متصل گردانید باری بعد از این مسئله
 دیگر فانیه از عالم و عالمیان گذشتم و دل از هر قیدی بریدم و با قلبی مملو از
 محبت الله مشغول بخواندن آیات و آثار و معاشرت با احباب بودم در آن
 ایام سید مهدی دهجی بامر جمال قدم جل کبریانه جهت تبلیغ باصفهان
 و ایران آمدند و احبآء جمیعاً او را ملاقات مینمودند و از ارض مقصود
 و شرح گذارشات بساط محبوب از هر قبیل جو یا میشدند از آن جمله
 شمس الضحی که از اهل بیت سلطان الشهداء و زن عمومی فانیه بود سؤال
 میکند که در این مدت که مشرف بودید هر گز شنیدید که از برای سرکار
 آقا روح العالمین فداه دختری معین فرمایند گفت نشنیدم لاکن یومی از
 ایام جمال مبارک جل شأنه در بیرونی تشریف داشتند و مثنی میفرمودند
 فرمودند آقا سید مهدی دیشب خواب عجیبی دیدم خواب دیدم دختری که
 در طهران از میرزا حسن اخوی از برای غصن اعظم خواستیم و بسیار وجهی است
 رویش کم کم گرفته و تاریک شد در آن وسط دختری پیدا شد رویش منیر و قلبی منیر
 دارد او را از برای غصن اعظم اختیار نمودیم جز این کلام و خطاب مبارک
 دیگر ذکر نشنیدم اتهی زن عمو که بخوانه آمدند و ما را دیدند گفتند بخدای
 واحد احد قسم همان ساعتی که آقا سید مهدی این حکایت را ذکر نمودند
 همان ساعت در قلبم خطور نمود که بی شک آن دختر تو هستی و خواهی دید
 فانیه با اشک جاری جواب دادم استغفر الله مرا چه استحقاقیست خواهش

دارم این حرف را دیگر بلسان جاری نکنید و ذکر تائبیه زمانی نگذشت که
لوحی از ارض مقصود بافتخار سلطان الشهداء رسید در آن لوح مبارك
میفرمایند ما شمارا از ذوی القربی و منتسبین محسوب داشتیم چون ایشان این
عبارات را ملاحظه نمودند فوراً فرستادند نزد جمیع که آیا شماها عریضه فی
حضور مبارك عرض نموده اید این چه بشارتی است و چه عنایتی است در لوح
ماها جمیعاً مذکور داشتیم ابداً کسی عریضه عرض نکرده گفتند پس باید این
لوح را در مجلس احباب ذکر نمود تا معلوم گردد تا آنکه بعد از چند ماهی
شیخ سلمان از ارض مقصود وارد اصفهان شد و سلطان الشهداء ذکر
نمود که بشارت تازه و عنایت بی اندازه بی از برای شما آورده ام و آن
این است بنت عم شما که صیبه مرحوم آقا میرزا محمد علی باشد فانی از
طریق مکه با زوار حجاج باسم زیارت بیت الله ایشان را حرکت داده بپریم
شما باید تهیه به بینید تا ایام حاج از طرف شیراز و بو شهر روانه شویم
لاکن حال باید شهرت نکند و کسی نداند تا دو سه یوم قبل از حرکت
باری موسم حرکت حاج رسید با اتفاق اخوی آقا سید یحیی و یک نوکر
حرکت نموده عازم شیراز شدیم اول ورود بشیراز وارد کاروانسرای
با صفائی شدیم نزدیک مغرب بود حضرات افغان آمدند و ما را بردند بخوانه
خال جناب حاجی میرزا سید محمد انشب در اینجا ما ندیم آن منزل بقدری
در نظر من مقدس و نورانی بود که گویا غرقه از غرفات بهشت است
ورقات افغان را با کمال اشتیاق مصاحبه و زیارت نمودیم دیگر معلوم است
که چه حالت و چه روحانیتی دست داد فرد اصبح حرم مبارك نقطه اولی
ارواح العالمین له الفداء مانند مریم عذراء و فاطمه زهراء تشریف آوردند
و عنایت بی اندازه بگری داشتند و فرمودند شما باید بیاید منزل ما با اتفاق
ایشان رفتیم ^{هو} منزلشان که خوانه خال بزرگ جناب حاجی میرزا سید علی

باشد که از شهداء سبعة طهران است انخوانه پہلوی بیتی واقع بود که محل ولادت حضرت بوداول ورود رفیم زیارت بیت مبارک نقطه اولی در انجا ارسی بود در هایش بسته بود کسی داخل ان نمیشد در آن محل را باز کردند داخل شدیم در کمال ادب و تقدس بقدر ساعتی در آن محل شریف بودیم بعد حضرت حرم فرمودند من منتظر شما بودم جناب آقا میرزا حسن بمن نوشته بودند که میهنی بجهت شما میآید بعد از انجا رفیم بخوانه خود شان که خوانه جناب خال باشد حرم جناب خال بسیار مقدس و غفیفه دائم الذکر دائم الصلاة بودند و یقین تام باین امر بدیع نداشتند و ذکر مینمودند که این میرزا علی محمد ما چه غوغائی بود که در عالم بلند کردند و چه قدر نفوس مهمه تلف شدند و چه قدر خون ریخته شد بنده عرض کردم خانم محترمه میرزا علی محمد شما قائم آل محمد بودند و موعود کل کتب و هر هنگام و عصری که ندای آملی بلند میشد همین غوغاها در عالم بلند میشد و نهرهای خون جاری میگشت شما شب و روز قرآن میخوانید که میفرمایند (أفکلما جائکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم و فریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون) دیگر (یا حرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون) و چند آیه از قرآن خواندم ذکر نمودم معنی قرآن را جز خدا و راستخون در علم کسی نمیداند گفتم بسیار خوب میل شما و فکر شما بالای سر قرآن را میگذاریم و مثنوی میخوانیم آیا فرعون با حضرت موسی چه کرد و یا اهل فلسطین با حضرت مسیح و یا اهل حجاز با حضرت رسول الله چه نمودند همه اشیا را مثنوی و سایر کتب تواریخ خبر میدهد و اکثر اوقات بخواندن مثنوی مشغول بودیم و وورقات افان همه روزه مجتمع بودند ایام خوشی گذشت هرگز لذت آن ایام از مذاق جان نرود و فراموش نشود و بعد از بیرون آمدن از شیراز تصدیق نمودند بعد فایه خدمت حضرت حرم عرض

نمود حال از این گونه صحبتها کفایت رجادادم از گذارشات ایام وصال
و فوز تشریف لقا و اسباب مواصلت با حضرت نقطه اولی را بیان
فرمائید فرمودند

تمام در نظر نمانده و لاکن نظر بجواهرش شما آنچه در نظر است
ذکر مینمایم والد حضرت نقطه اولی آقا سید محمد رضا پسر عموی ما
بودند و مشغول بتجارت جزئی ما سه همشیره بودیم شبی در عالم رؤیا
دیدم حضرت فاطمه زهرا بخواستکاری بخوانه ما تشریف آوردند
من و همشیره ما بکمال شغف و شوق رفتم حضورشان ایشان از جای
بر خواستند و پیشانی مرا بوسیدند در عالم رؤیا چنین مفهوم شد که
مرا پسند فرمودند صبح از خواب بر خواسته بسیار مسرور
و مشغوف لکن حیا مانع بود که خواب خود را بکسی اظهار نمایم
بعد از ظهر همان روز والدۀ حضرت بخوانه ما تشریف آوردند من
و همشیره رفتم خدمتشان بهمان نحو که در خواب دیده بودم ایشان
بر خواسته پیشانی مرا بوسیدند و مرا در بغل گرفتند و بعد تشریف
بردند همشیره بزرگ بمن ذکر کردند که ایشان بخواستکاری شما آمده
بودند من در جواب گفتم زهی سعادت پس خوابی را که شب گذشته
دیده بودم ذکر نمودم و گفتم این خوابیست که قلب من بان
مسرور است بعد از چند یوم ذکر و صلت بمیان آمد و بعضی اشیاء
بعنوان نامزد فرستادند و حضرت باتفاق خال عازم بوشهر شدند
برسم تجارت بعد از خواب هر وقت خدمت والدۀ حضرت مشرف
میشدم اگر چه عمغزی فانیه بودند لکن کمال ادب و احترام بجای
می آوردم دیگر سفر حضرت چه قدر طول کشید در نظر نیست
و ایامیکه در بوشهر تشریف داشتند شبی در عالم رؤیا دیدم گویا شب

زفاف است و من در خدمت حضرت نشسته ام و ایشان ردای سبزی پوشیده که اطراف آن کتیبه ها و در آن کتیبه ها آیات قرآن نوشته شده از آن جمله آیه نور و از هیكل مبارك نور ساطع بود از شدت فرح و سرور که حضرت را بآن نحو مشاهده نمودم از خواب بیدار شدم بعد از آن خواب در قلم اطمینانی پدید گشت و یقین دانستم که ایشان شخص بزرگواری هستند و محبت ایشان بی نهایت در قلمم جای گرفت لکن نزد کسی اظهار نمیداشتم تا آنکه از بو شهر تشریف آوردند و جناب خال اسباب عروسی فراهم آوردند زفاف وقوع یافت لکن من مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلمم بتامه منجذب بانحضرت بود و از رفتار و گفتار و سکون و قار ایشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند لکن تصور نمی نمودم که ایشان مهدی موعود و قائم آل محمد بودند اغلب اوقات بمناسبات و نماز و زیارت مشغول بودند شبها بقاعده تجار دستمال نوشتجات و دستك محاسبات میطلبیدند لکن من ملاحظه مینمودم که اینها دفتر تجارتی نیست گاهی سؤال میکردم این اوراق چیست متبسمانه میفرمودند اینها دفتر حساب خلایق است و اگر شخص خارجی بغتاً وارد میگشت دستمال را روی اوراق میکشیدند مختصر اقرباء و منسوبان نزدیک مانند خالو ها و عمه ها این قدر مسلم داشتند که حضرت شخص بزرگواری هستند و منتهای احترام را نگاه میداشتند تا شب پنجم جمادی الاول سنه هزار و دویست و شصت رسید و انشب شبی بود که جناب باب الباب مشرف شدند و تصدیق نمودند انشب شب بسیار عجیبی بود فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارك مشتعل و فروخته بود فایه بسیار مشتاق

استماع بیانات مبارک بودم لکن چون بمن فرمودند که شما بروید در فراش بخواید با آنکه تمام شب بیدار بودم نحواستم تردد فرمایش مبارک کنم ولی تا صبح صدای مبارکرا میشنیدم که باجناب باب الباب صحبت میداشتند و بخواندن آیات و بیان ادله و برهان مشغول و میدیدم هر یوم میهمان غریبی وارد و از این گونه مذاکرات در میان اگر بخوام صدمات و بلائی وارد آن ایامرا بتفصیل ذکر نمایم طاقت و یارائی گفتارش و شما را طاقت استماع نخواهد بود از قضیه گرفتاری حضرت مختصری میگویم شبی در خواب بودیم نیمه شب دیدیم داروغه عبد الحمید خان ملعون باجمعی از بالای بام وارد خوانه شدند و حضرت را (یکتا از خلاق) گرفته بدون سؤال و جواب بردند دیگر من خدمت حضرت نرسیدم صدمات و بلایا و سختیهای فوق العاده که بعد وارد شد شرح و بیان ندارد و من بعد یک نفر از دوستان و احبای آنحضرترا ملاقات نکردم و بکلی ابواب از جمیع جهات مسدود گشت و مخاربه مقطوع تا آنکه روزی دیدم شیراز بهیجان و مردم هنگامه بی پای کرده اند و صدای بوق و شیپور بلند و میگویند سرهای شهدای نیریز را آورده اند و یوم دیگر بهمین نحو با همه و آشوب اسرای آن بلدرا وارد نمودند و چه قدر مشتاق بودم که یک نفر از بستگان اسرارا ملاقات کنم ممکن نشد حتی دو نفر از اسرا بعنوان گدائی در خانه آمدند و جرئت اینکه کسی با آنها تکلم کند نبود باری گذشت آنچه گذشت این ایام که شما آمده اید و ملاقات نمودیم میشود هرگونه صحبتی را کرد بدون خوف و ترس آیا ممکن است که شما چندی اینجا بمانید و هر روزه و رفات افغان جمع شوند که شیخ سلیمان که قافله سالار ما بود گفت توقف در اینجا جائز نه

امر مبارك است كه بايد با قافله با حجاج با هم باشيم باري با هزاران آه و فغان و ناله و حنين حرم نقطه اولی و سائر ورقات افنان را وداع نموده عازم ابو شهر شدیم ولی پس از وداع فرمودند دو رجا از حضور مبارك جمال قدم جلّ جلاله دارم اول آنكه ورقه نئی از ورقات مباركه بطائفه نقطه اولی حضرت اعلى عنایت شود و این دو شجره مباركه در ظاهر نیز مرتبط و پیوسته گردد و ثانی اذن تشرّف چنانچه فایه هر دو مطلب را حین تشرّف بحضور عرض نمود و فی الفور اجابت شد فرمودند اخوی ایشان كه ابوی جناب آقا میرزا محسن باشند از یزد از طرف شیراز حرکت نمایند و حرم را باسم زیارت مکه حرکت دهند بعد حضرت مذکور از جهت مواعی از طرف عشق آباد حرکت نمودند و بحرم كه همشیره شان باشند مرقوم داشتند كه ما رقتیم انشاء الله اسباب آمدن شما فراهم خواهد آمد بوصول این مکتوب از شدت تأثر و حزن احوال مبارك بهم میخورد و دو یوم بعد این عالم پر آلام را وداع میفرمایند و در شاه چراغ شیراز آن محرم راز مدفون و چون این خبر فدهش در ساحت اقدس رسید از شدت احزان وارده بر هیکل جمال قدم جلّ کبریا نه حالا امر قطعی از ساحت اقدس بجناب آقا میرزا صادق صادر گشت كه من دون ادنی عذری باید اهل بیت حضرت سلطان الشهدا را از اصفهان بشطر اقدس حرکت دهند و حسب الامر اجری گشت این بود شرح ورود در شیراز و ملاقات با حضرت حرم باری فایه با همراهان وارد ابو شهر شدیم وقت عصر وارد كار وانسرا گشتیم چون فایه دریا ندیده بودم فی الفور رقتیم بالای بام دریائی دیدم محیط و فی پایان گفتم ما باید در این دریا سفر کنیم و از عالمی بعالمی برویم تعلقات اقربا و خویشان و تأثرات بی پایان والده در نظرم آمد بی اختیار اشك جاری گشت زیرا كسان و خویشان فایه طائفه مهمی بودند و جمعیت

زیاد و با یکدیگر در کمال محبت و اتحاد بحمد الله و المنه که کل در سیل آهی
 پراکنده شدند و از هم پاشیدند و در راه دوست جان پاک را نثار نمودند
 و ذکرشان زینت هر انجمن گشت و نامشان نوین نیرین شد باری بر سر
 مطلب رویم فایه از بالای بام پائین آمده با حالتی که شرح توان داد غریق
 در یای سرور و قدری متأثر از فراق خویشان و یاران و خواهران دور
 انشب را حالت عجیبی داشتم همین طریق با چادر و لباس سر مرا گذاشتم
 روی چانه خوابم برد در عالم رؤیا دیدم در بیابان وسیعی میروم
 و گردن بند مروارید در گردنم بود افتاده و گسیخت از هم دانه های مروارید بر
 زمین ریخت فایه بتأسف تمام بجمع آوری آنها مشغول بودم ناگه دیدم آن
 دانه ها بزرگ شد تا بقدر تخم مرغ و قدری بزرگتر و بعضی بهم پیوسته و
 چنان متللا و نورانی بود که بیابان وسیع را روشن کرده بود و از بس
 خوش منظر و لطیف بود بخاطر آمد فرمایش مبارك نقطه اولی روح
 العالمین له الفداء که در بیان فارسی میفرمایند هر شیء لا مثل له را سعی
 نمائید بحضور من یتظهره الله تقدیم شود با خود گفتم بهتر آنکه این مرواریدها
 با خود بردارم و هنگام شرفیائی تقدیم حضور مبارك نمایم در عالم خواب
 ظرفی نمودار دانه ها را در آن گذارده بر سر گرفتم و بصوت بلند یا من
 یتظهره الله یا من یتظهره الله میگفتم چون مسافتی طی نمودم دیدم شاخهئی
 از وسط آن طبق بلند شد بمثل اینکه مرا دلالت بارض مقصود میکند
 گاهی بلند میشود و گاهی سجده کنان بزیر می آید و صوت بسیار ملیح از آن
 شاخه استماع میشود که

الله اکبر الله اعظم الله ابهی

ومن یتیز با او باین اذکار مکبر و مسبحم و از شدت هیجان و ناله

اخوی جناب آقا سید یحیی از خواب بیدار شده مرا بیدار کردند و گفت
 همشیره همشیرد شمارا چه شده که ابن قدر ناله و فغان میکند رؤیا را بتمامه
 برای ایشان بیان کردم و گفتم ابدأ نمیتوانم شرح دهم و در همان ساعت
 در نیمه شب صورت واقعه رؤیا را نوشته و باصفهان جهت والده فرستادم
 یوم بعد سوار کشتی شده هیجده روز در بحر بودیم تا وارد جدّه شدیم
 و از آنجا مسافرت بمکه اعمال حج را بجای آورده و با بعضی از احباب
 من جمله جناب اقا سید علی اکبر برادر زاده سید مهدی دهجی و عیالشان
 که از ارض مقصود مراجعت نموده بمکه آمده ملاقات نمودیم چون
 مطلع شدند که ما عازم ارض مقصود هستیم بمنتهای جدما را ممانعت
 نمودند و گفتند که رفتن احدی در این ایام بعکا مطلقاً جائز نیست چه که
 بواسطه بعضی وقایع جدیده احباء را در زندان کرده اند و احدی را
 نمیگذارند بعکا داخل شود این اخبار قدری ما را پریشان کرد که چه خواهد
 شد لیکن مرحوم شیخ سلمان یقین میگفت امر شما و رای سایرین است
 مطمئن باشید و بکمال راحت و اطمینان در ارض مقصود وارد خواهیم
 شد اگر چه جمیع احباء در بند و زندان باشند باری بعد از فراغت از اعمال
 حج مراجعت بجده نمودیم و در آنجا خطی از اقا میرزا اقا جان خادم الله
 رسید نوشته بود حسب الامر در جدّه بمایند تا جمیع حجاج باو طان
 خود مراجعت نمایند بعد بیائید باسکندریه تا تلغراف ما بشما برسد حسب
 الامر در جدّه ما ندیم تا حجاج متفرق شدند و بعد از آن عازم اسکندریه
 شدیم هفتد نفر در آنجا همراه بودند ما ندیم تا آنکه تلغراف از ساحت
 اقدس رسید که حضرات جمیع متفرق شوند و ما چهار نفر با واپور نمسه
 عازم عکا شویم رأساً و چون باسکله عکا رسم در واپور تأمل کنیم
 تا عبد الاحد بیاید در واپور باتفاق او پیاده شویم همسفرها جمیع رفتند

وما بشرط مقصود عازم گشتیم نیم ساعت بمغرب مانده وارد اسکله عکا شدیم (الله يعلم في ذلك الحين) عبد الاحد نیامد و رکاب جمیع پیاده شدند واپور بارهائش را خالی کرد و کسی پیدانشد متحیر و مترصد ماندیم اخوی اقا سید یحیی ذکر کردند همشیره از قرار معلوم ما باید برگردیم گفتم برادر البته اطاعت خواهیم کرد در لوح مدینه الرضا میفرمایند جنت رضا فوق جنت لقا است باری شب شد و پله های واپور را بلند کردند و بکلی مایوس شدیم شیخ سلمان متصلا فریاد میزند که ناگاه صدای عبد الاحد چون پیک آسمان و وحی حضرت رحمن بکوش مشتاقان رسید در قایق مخصوص سوار شده و آمد پله واپور را پائین آورده و ما آمدیم در قایق نشسته با اسکله عکا رسیدیم هوا بسیار تاریک و نفسی در اسکله موجود نه مگر جناب کلیم و خواجه عبود آنکه صاحب خانه جمال قدم بود حضرت ورقه مبارکه علیا روحی لغایته الفداء میفرمودند که سرکار آقا حضرت عبد البهاء روح الوجود لجماله الفداء نیز بامر مبارک جمال قدم جل اسمه الاعظم تشریف آورده بودند ولی فانیه هیکل مبارک را ندیدم باری باتفاق جناب کلیم رفیق در خان (جرینی) در منزل ایشان فرد اصبح اهل حرم جمیع بدیدن تشریف آوردند و در خدمت ایشان رفیق بحضور مبارک ولی باچه حالتی که شرح و بیان و تقریر آن ممکن نه اول فرمایش مبارک این بود که فرمودند ما شمارا وقتی داخل سخن کردیم که باب سخن بر روی احباء مسدود بود تا آنکه اقتدار حق بر کل واضح و مشهود گردد باری تا مدت پنج ماه در منزل جناب کلیم بودیم و بعضی از ایام بشرف لقا فائز و مراجعت بمنزل مینمودیم ولی هر هنگام که جناب کلیم از حضور مراجعت مینمودند اظهار عنایت بی پایان و ارمغان می آوردند یک روز تشریفه آوردند و فرمودند ارمغان بسیار خوبی برای شما آورده ام و آن این است که اسم

شما از لسان مبارك منیره نامیده شد في الحین بخواطر م آمد انخوا يکه اقا
 سيد مهدی در اصغهان از لسان جمال مبارك ذکر نمود که فرموده بودند
 در عالم رؤیا دیدم صبیۀ میرزا حسن اخوی مریض شد و رنگش تغییر کرد
 و کم کم باریک و نحیف شد تا از این عالم رفت بعد دختری پیدا شد با وجه
 منیر و قلب منیر اورا بجهت غصن اعظم اختیار نمودم باری سبب عدم وجود
 منزل پنج ماه در منزل جناب آقای کلیم اقامت شد چنانچه خواجه عبود
 صاحب خوانه این مسئله را از جناب کلیم سؤال نمود و سبب تاخیر را
 پرسید ایشان جواب صریحی باو نفرمودند تا آنکه خودا و ملتفت شد که
 سبب نبودن منزل است و بعد يك اوطاق از خوانه خودش بحرم باز
 نمود و در کمال پاکی و ساده گی تزین نمود و بحضور مبارك رجا نمود که این
 اوطاق را برای منزل سرکار آقا مهیا نموده ام و رجایش باجابت مقرون
 گشت و لیل وصال که به از صد هز ارسال بود نزدیک گشت قبای سفید
 که از هزار اصطبرق و سندس بهشتی اعلی تر بود از دست حضرت ورقه
 مبارکه علیآء روحی لعنایاتها الفداء پوشیده شد و ساعت سه از ان شب لیلۀ
 القدر در رسید و ندای جان افزای محبوب بیهمتا از مصدر اعلی مسموع
 و اجازه حضور اشاره گشت باتفاق حضرت خانم در حضور جمال مبارك
 حاضر جمال قدم جل اسمه الاعظم در پشه بند تشریف داشتند فرمودند
 امید خوش امید بعد خطاب مبارك باین فانیه این بود قوله الاحلی
 یا ورقتی و یا امتی انا اخترناک و قبلناک لخدمۀ غصنی الاعظم و هذا من
 فضلی الذی لا یعادله کنوز السموات و الارضین و بعد از عنایات
 بسیار فرمودند از بغداد وادرنه و این سخن اعظم چه قدر دخترها که امید
 این عنایت داشته و قبول نشد تو باید شکر کنی باین موهبت عظمی و عنایت
 کبری و بعد فرمودند في امان الله دیگر بعد از استماع این بیانات الهی

و مشاهده موهبت ربانی معلوم و واضح است که چه حالتی روی نمود و چه
عالمی در نظر آمد

آسمان میگفت اندم باز زمین گر قیامت را ندیدی بین
بعد از آن ساعت مبارك و فرخنده با عالم عالم اشتیاق و انجذاب و محویت
و فنا داخل آن جنت المأوی شدید با تبارك و تعالی آن اوان ای خوشا
آن ساعت و وقت و زمان در آن حجره معلوم حضرت غصن اعظم را
با کمال لطف و عنایت و کمال جلال مشاهده نمودیم دیگر الله يعلم فی ذلك
الحین بعد از ساعتی والدۀ حضرت سرکار اقا و عیال آقای کلیم و عیال
صاحب خوانه و دخترانش جمیعاً داخل حجره شدند و والدۀ میرزا محمد علی
الواح مخصوصه یوم اعیاد و اوقات سرور و فرح را همراه آورده بود
لوح مبارك قد فتح ابواب الفردوس و طلع غلام القدس را بدست فانیه داد
و ذکر نمود توراً بخدا بگیر و بخوان بنده بی اختیار لوح مبارك را گرفته
و بصوت بلند و لحن خوش قرائت نمودم چنانچه عیال عبود هر وقت
مرا میدید ذکر میکرد که آن شب وان مجلس هرگز از یادم نرود و صوت توهنوز
لذتش در گوش من است از اول عالم تا بحال هیچ عروسی خودش نخوانده
بود باری این بود وقایع ارض مقدس و شرح سفر و رؤیای قبل از سفر
و ملاقات حرم نقطه اولی دیگر اگر شرح مدت پنجاه سال ایام تشریف
و لقای محبوب افاق را بنوسیم پنجاه سال وقت و فرصت خواهد و باید ابجر
عالم مداد گردد و اشجار امکان اقلام شود پس از درگاه احدیت سائل
واملم که در کل عوالم الطاف و عنایات خود را دریغ نفرماید اللهم اجعل
عاقبة الامور خیر و شرف و سروراً امین یا رب العالمین و یا ارحم الراحمین
امۀ آستان مقدس

الهی الهی لا تبعد عنی لأن الشدائد بکلها احاطتی الهی الهی
لا تدعنی بنفسی لأن المکاره باسرها اخذتی

تضرع نامه حرم مبارک

ای محبوب بیهمتا ای حضرت عبد البهآ ای آقای نازنین باوفا.
امروز یگسسه تمام است که از دیده ها غائب گشتی و بملکوت اہبی پرواز
فرمودی و در جنت اہبی و مقام اعلی در کمال آسایش و راحت منزل و ماوی
گزیدی و این عائله مسکین محزون را که پنجاه سنه از ندی عنایت شیردادی
و در هر صباح و مساءً از کأس مرحمت و لطف و عنایت نوشانیدی و در هر
صبح میفرمودی جمیع باید حاضر باشی حتی اطفال صغیر را میفرمودی
از خواب بیدار کنی و بعد از صرف چای بتلاوت آیات و مناجات مشغول
باشی حال ای مولای خون مہربان از عالم بالا و سدرة منتهی نظری فرما
و حال این اوراق مشتته هر شهر و دیار را نظاره کن هر یک یک ديار
و مبتلا بنا خوشیهای صعب و دشوار اگر شرح این سنه ظلمانی و صاعقه
نیمه شب ناگہانی بتامه داده شود مثنوی هفتاد من کاغذ شود و دریای
خون از دیده ها جاری گردد

ای بھای واقف اسرار ما	شاهدی بر احتراق جان ما
عند لیانی که پر وردی بناز	چون نمی پرسی ز حال ای بی نیاز
منزل ویران و سامانها خراب	در هر غم بچنگال عقاب
دعوتی فرما بدیگر کشوری	شاخ و برگ آشیان دیگری
از جهان و این فضای بی درنگ	بی تو ای جانا بما هاتک تنک
شام ما را صبح گردان ای کریم	پر عطا کن تابسویت بر پریم
بهر این حیفا نما خلق جدید	کو بچشم آن سرو آن قامت ندید

کونندیده باشد آن بالای تو آن تبسمهای جان افزای تو
 آلهی آلهی توینا و آگاهی که دیگر صبر و قراری بر این دلهای محزون
 باقی نمانده ورشته صبر و اضطبار از شصت گذشته و طاقت و قوت بکلی از
 دست رفته فراق و مسافرت حضرت غصن الله الممتاز و قلت اخبار بکلی
 قوای حضرت ورقه مبارکه علیاً و ورقه مقدسه روحاراً تحلیل برده دیگر نه
 تاب و توانائی و نه صبر و قرار و شکیبائی حالت این فانیه محزونه که از شرح
 و بیان خارج و رفات مقدسه هر یک بشهر و دیاری پریشان و ناتوان و منزل
 و مأوای کل خالی و نمایان یک پسر یعقوب گم کرد از فراقش کورشد من چه
 بنمایم که یک عالم پدر گم کرده ام دیگر معلوم است که بر این فانیه علیل
 ناتوان چه میگردد شرح ندارد از درگاه احدیت سائل و راجیم که ید
 قدرت از استین عظمت بدر آید و بدر منیر حضرت غصن الله الممتاز
 از افق حیفا طلوع نماید و رفات مقدسه با صحت تمام بیقعه نورا و مقام
 اعلی مراجعت نمایند و وعده های حضرت عبدالبهائم بظهور رسد و چشمهای
 همه دوستان روشن گردد و قلوب همه بهائیان گلشن شود لیس هذا علی
 الله بعزیز این امه فانیه از اجبای مخلص جمال قدم و مقربان درگاه اسم
 اعظم رجا مینمایم که در این چند یوم مصیبت در مقام اعلی و بقعه نورا
 با کمال توجه و رجاء لوح مبارک احمد را تلاوت کنند که انشاء الله این طوفان
 احزان قدری آرام گیرد و این سفینه متلاطم بساحل رسد و نیز صبح امید
 بدمد زیرا که آن روح پاک قدس لطیف رؤف ربانی راضی بجزن نفسی
 نبودند و بهم و غم احدی میل مبارک نبود و میفرمودند صورت محزون را
 نمی توانم به نیم غمگسار نوع بشر بودند و مهربان بجمیع اهل عالم در اکثر
 اوقات با فرح و تبسم تکلم میفرمودند و اطفال را میطلبیدند و نشاط
 و انبساط عموم را طالب بودند و میفرمودند اطفال اهل ملکورد اند

همیشه مسرور و مشعوفند باری بیش از این قلوب مخلصین را نخراشم
 و بر زخمهای دل‌های غمگین نمک نپاشم ربنا لا تحمل علينا مالا طاقة لنا و ارحمنا
 بجمودك و فضلک انك انت الغفور الرحيم الكريم باری بعد از این شرح
 پر ملال از فروضات و واجبات تقدیم تشکرات صمیمانه است خدمت جمیع
 هیئت بهائیان از هر بلد و هر دیار و هر مکان فی الحقیقه اگر قیام و استقامت
 و وفاداری و همت بلند احبای آلهی و امام‌ رحمانی در هر پوسته نمیرسید
 بکلی شیرازه وجود این فانیان پاشیده بود چیزی که سبب التیام و تسلی
 قلوب مجروح حضرت ورقه مبارکه علیاً و این فانیان است گشودن پوسته
 اطراف و اخبارات ارتفاع امر الله است و شکی نیست که سرور قلب
 مبارک در ملکوت اهبی بهمین است لذا مجدد بتمام قلب و روان تشکر
 و امتنان از کل می نمایم

امه آستان مقدس

منیره

تضرع نامه حرم مبارک

یا محبوب و سیدی و مولای در این لیل عظیم روح مقدس
 در ملکوت اهبی شاهد و گواه حال زارم و قلب مجروح ببقرارم ای قرار
 دل‌های آرام جان‌های تسلی بخش خواطرها و ای حضرت عد البها، هرگز
 گمان نمی‌رفت و بخواطر خطور نمی‌کرد که دوسه از غروب شمس جمال
 انورت می‌گذرد و این خسته علیل ناتوان در این آلام و زندان جهان باقی
 بماند ایام هجر را گذرانندیم و زنده ایم ما را بسخت جان خود این گمان
 نبود ای و افد جمال مقدس اهبی و ای جالس یمین رب اعلی آیا چه خطا
 رفت که ناگهان روی فضل بر تافتی و بعالم قدس نورانی شتافتی آیا چه شد که

دیا چه فراق مرقوم نمودی و کتاب وصال محتوم فرمودی و حضرت ورقه مبارکه علیاً و ثمره مقدسه شجره ابری و ورقات حزینه فی نوا و احبای جان فشان با وفا را از سهم قضا قلوبشان را مشبک و شرحه شرحه ساختی چنانچه هیچ حکیمی علاج توانست و هیچ در یاقی ثمر نبخشید مگر عنایت و فضل آن پدر بزرگوار خون مهربان و طیب چاره ساز هر درد بی درمان آه آه یا حضرت مولا و سالار هرینوا چه ساعت و چه زلزله عظمی در این نیمه شب بود که بیک حرکت انامل اجل هزاران سلسله ها از هم پاشید و ناله و فغان بغنان آسمان رسید و انقلاب و اضطراب و احزانی در عالم وجود ظاهر نمود که آن غصن برگزیده ات در این مدت مدید با احدی از خویش و بیگانه مؤانست نجست و همراز نگشت آنی آرام نگرفت و پیوسته سرگشته کوه و دریا و بیابان و تنهائی و غربت بود هر چند جبل و لایش در گردن اهل بها بسی محکم و ورشته محبتش در کثیر جانها بسی رفیع و بلند بحمد الله وله المنه که چنان ثبوت و استقامت و وفاداری و جان افشانی از بهائیان در این مدت بظهور رسید که احدی تصور نمی نمود و بخوابی خطور نمیکرد که با این پریشانیهای حاضر و غیاب ولی امر الله امور امریه چنان منظم و مرتب و برقرار و محکم و جاری گردد چنانچه بلا فاصله و انقطاع متحد المال از جمیع نقاط مملو از بشارات و اخبارات خوشی رسیده و در این اراضی هر نفسی از امر بهائی سؤال مینماید و بدون خوف و تقیه جواب کافی بشنود چنانچه در جریده مؤید نوشته بود که بهائیان از حکومت طلبیده اند که ما را بطلب تا اثبات دیانت بهائی و عقاید وجدانی بنمائیم باری آنچه الیوم بر این فانیان و جمیع بهائیان لازم و فرض است بعد از توجه بحضرت ولی امر الله ارواحنا فداه قوت و استقامت و ایمان و انقطاع و اتحاد و اتفاق است و اخلاق حسنه و صفات مرضیه و مهربانی

با عموم اهل عالم و خیر خواهی با کل امم تا عنقریب انوار این امر اعظم
عالم امکان را روشن و منور فرماید امید چنان است که وجود را باین
صفات مدوحه مفتخر و سراسر افراز و متباهی نمائیم وره بنده گئی بوئیم
و در دامن کبریاء در آویزیم اشک حسرت ریزیم و بجز و نیاز کنیم که ای
غائب حاضر ما را چنانچه باید و شاید مؤید و موفق فرما جان ها را مشرق
انوار کن و نونهالان بوستانت را نظارت و طراوت بخش و احباب دل خسته
افتاده گان گویت را انجم هدی نما و بنده گان قدیمت را نور جدیدی عطا
فرما تا باثر و صایای مقدسه عامل گردیم و روح مبارک از جمیع راضی
و خوشنود باشد زیرا بهجت و سروری اعظم از این آمال برای فانیان نه و
منتظر هیچ راحت و اسایش در این عالم نیستیم رب وفقنا علی ما تحب
و رضی انک انت علی کل شیء قدير و بعبادک رؤف رحیم

اندر این لیل مبارک ای ملوک هست و بود

ای خداوند کریم ای پادشاه فضل وجود

رشحه از بحر جود افشان بر احزان قلوب

بهجتی از نو عطا فرمای بر من فی الوجود

بنده گان را جز تو شاه داور دادار کو

فانیان را جز تو یار و مونس غمخوار کو

دیگر از کل مسئلت توفیق و دعای خیر میطلبم.

امه آستان مقدس

منیره

احبای الهی و اماء رحمانی عموماً علیهم و علیهن بهآء الله الاهی

بر کل معلوم و واضح است که اساس وجود مبنی بر ترتیب است

یعنی اگر تربیت نبود کائنی موجود نمیگشت و زندگی و حیات نمی یافت در این دور اکرم و قرن اقوم اخم جمال قدم جل ذکره الاعظم مسئله تربیت را از اهم مسائل و در رتبه اولیه از اوامر عز ربانیه قرار فرمود بنص صریح قاطع این امر مهم را تأکید نمود و در مواقع متعدده و مواضع کثیره آباء و امهات و رجال عالم و خیر خواهان ملل و امام بیل مملوک و سلاطین عالم و صاحبان غیرت و همم عالیه را برای اجراء این عمل جلیل که از اجل اعمال عند الله محسوب و معدود تشویق و تحریص فرمود چنانچه در بطون الواح آلهیه و متون آثار احدیه مدون و مثبت است و در یوم میثاق حضرت عبد البهاء ارواحنا لرمسه الاظهر فداء مسئله تربیت را تقویت فرمودند و وجوب انرا از اعظم فرائض شمردند و حصول آن را از لوازم قطعی محسوب داشتند و قائمین بر این خدمت عظمی را تحسین و تشجیع فرمودند و از تغافل و تکاهل و تکاسل در این امر خطیر عدم رضایت حق را بیان نمودند چنانچه آثار قلم میثاق ملو و طافع در این خصوص است علی الخصوص تربیت و تهذیب بنات را بی نهایت تأکید فرمودند و مدلل و واضح نمودند که بنات امروزه امهات فرد خواهند بود و معلوم است که اول مربی اطفال مادر است اگر مادر چنانچه باید و شاید متخلق باخلاق ملکوتی و متصف باوصاف رحمانی و دارای فضائل و خصائل انسانی نباشد البته از وظیفه تربیت بازماند و از تهذیب کودکان قصور واقع شود و قوت حاصل گردد ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش لهذا تربیت بنات از عظام امور و از فرائض محتوم محسوب پس جمیع یاران رحمن و کیزان عزیزان یزدان در جمیع مدن و بلدان بقدر امکان همت و اقدام در این امر خطیر بفرمایند اگر چه بحمد الله و المنة از فضل جمال الهی در اغلب بلاد مدرسه تربیت بنات مرتب و موجود و امید شدید چنان است

که تعمیم تام یابد و شکل کامل حاصل کند چنانچه این فایه از بدو حیات باین خیال و آمال بودم که اسباب ترقی و نجاحی از برای بنات بهائی بل از برای بنات کل ملل فراهم آید زیرا کل انشاء الله سر مست صهبا محبت الله خواهند شد و باخلاق ملکوتی و معرفت الله فائز میشوند و قلوب که مرکز تجلیات فیوضات رحمانی است جنت ابدی گردد و حصول این موهبت عظمی و شرافت این عطیه کبری که میفرماید همه باریک دارید و برك يك شاخسار تحقق یابد و خدمت عالم انسانی باعلی المقام رسد وقتی حضور مبارك نیر میثاق و بدر منیر آفاق عرض نمودم که اگر اراده مبارك باشد مدرسه مختصری در حیفا از برای اطفال احباب کم کم فراهم آوریم و اطفال از بدو حیات و طفولیت باداب بهائی تربیت شوند و از تاریخ امر بهائی باخبر باشند بعد انگشت مبارك را اشاره بجبل کرمل فرمودند و فرمودند این جبل مطول جمیعش مدرسه و مریض خوانه و مسافر خوانه خواهد شد و وعده های انبیا تحقق خواهد یافت و ظاهر خواهد گشت بعد فایه عرض نمود که بنده بخیال زمین جناب حاجی میرزا حسن بودم که چند محل مختصر ساخته شود فرمودند

خیر زمینی که مقابل مقام اعلی است و صاحبش اقا عباسقلی و قدری از آن زمین را در یوم عید رضوان تقدیم نمود و ما قبول کردیم باید اطرافش خریده شود و اینجا بسیار خوب موقعیست از برای مدرسه فضای خوب و هوای خوب و مقابل مقام اعلی

و آن ایام ورقه مؤمنه و ائمه الله المحترمه مس ساندرسن (روحیه)

مشرف بودند از حضور مبارك رجا و خواهش نمودند که این فایه نیز شريك این عمل باشم فرمودند بسیار خوب و مقبول و خریطه مدرسه را هم شخص محترمی جناب مستتر ریمی علیه بهاء الله الابهی کشیدند

و بنظر مبارك رسيد باری مقصود این است که زمین مدرسه موجود و میا
دوازده هزار ذرع است و مبلغ هزار و پانصد لیره تا قابل هم از این امه فایه
موجود و مبلغ هزار لیره بلکه کمتر از اطراف جمع شده ولی معلوم
و واضح است که این مشروع جلیل همت یاران و اقدام دوستان طلبه تا آنکه
انشاء الله در ایام مبارك حضرت غصن الله الممتاز روح ما سواه فداه
و همت و رقات مقدسه و کمک و یاری برادران و خواهران مخلص اتمام
پزیرد و تمام گردد ربّ حَقِّ آمالنا الذی یشرح به صدورنا و الحقنا بعبادک
المقربین و امامتک المخلصین امه آستان مقدس

منیره

لکن ترتیبی که حضرت ولی امر الله جناب شوقی افندی روح ماسواه
فداه در این خصوص و این مسئله قرار فرموده اند باید بتمامه بجزی گردد
و آن این است که هر شخصی و جهی بجهت مدرسه ارسال نماید باید باسم و رقات
مبارکات صبا یای حضرت عبدالبهآء ارواحنا لمسه الاطهر الشریف فداه باشد
و قبض رسيد باید باسم و امضای این چهار نفر حضرت ضیائیه خانم حضرت
طوبی خانم حضرت روحا خانم حضرت منور خانم باشد و بصاحبان
و جوه برسد و وجوه مذکوره در بانک حیفاً باسم و رقات مبارکات مذکوره
گذاشته خواهد شد تا وقتی که بقدر کفایت جمع شود و شکی نیست هر
بنائی اولش مختصر بوده است حال هم باید بکمال اختصار اکتفاء نمود

منیره

طهران - و رقات جان نثار روحانی و اماماء الرحمن مستقیم نورانی ملاحظه فرمایند

روحي للورقات التي ثبتن على ميثاق الله فداه اولاً اول بشارت و اول

سزور و اول جبر و ورود حضرت غصن الله الممتاز روح ما سواه فداه
 بارض مقدسه و مقام اعلى و بقعه نوراء است و چشم همه بهائیان روشن و منور
 و ثانیاً ابهی بشارات و اعلى ارمغان برای خواهران روحانی و اماء رحمانی
 و دوستان الهی همانا صحت و عافیت هیکل و رقه تجرّه مقدسه ابهی حضرت
 و رقه المبارکه العلیاء ارواحنا لفرط احزانها الفداست مع و رقات مقدسات
 عموم اماء الرحمن آن سامان را بطراز تکبیرات امنع ابهائی مزین میفرماید
 بحمد الله و المنه بعد از غروب نیر میثاق و صعود ذلبر آفاق فی درنی بشارات
 خوشی و اخبارات روح بخشی از آثار همت و وفا داری و تأسیس محافل
 تبلیغ و تشویق و خدمت گذاری بعالم انسانی و محبت و یگانگی بهیئت جامعه
 بهائی مادامیکه این مژده به بقعه نوراء و مقام اعلى میرسد چشمهای اشکبار را
 روشن میسازد و قلوب شکسته بجروح را التیام میدهد فی الحقیقه سزاوار
 همین است زیرا در وصیت نامه مبارک تأکیداتش اکثر در همین
 خصوص است میفرماید

دقیقه ئی آرام نگیرید و آنی استراحت نکنید در ممالک و دیار منتشر
 شوید و اواره هر بلاد و سرگشته هر اقلیم گردید دقیقه ئی نیاسائید
 و آنی اسوده نگردید و نفس راحتی نجوئید الی آخر بیانہ الاعلى

پس باید بحوار یون حضرت مسیح تأسی نمود که بعد
 از حضرت مسیح چه کردند مریم مجدلیه زنی بود از اهل قری هنوز
 نجمش در سماء مسیحائی بازغ است حسنیه کنیزی بود از اهل بیت و در چند
 مجلس با خلفا در اثبات حقانیت اهل بیت مذاکره نمود هنوز اسمش
 در کتب شیعه و در دور محمدی ثابت و بر قرار است و حضرت طاهره
 روحی فداها ایام خدمت و جان فشانش طول نکشید و لکن آسمان امر الله را
 کو کبی گشت نورانی و نجمی شد آسمانی چنانچه احبای شرق و غرب

وورقات امریکا اسم طاهره را زینت هر دفتری مینمایند زیرا که در بین
 رجال احبای مستقیم جان تار بسیار و بیشمار بودند که جان پاک را در میدان
 شهادت فدا و نثار نمودند و لکن در میان نسوان نادر و کمیاب بحمدالله و المنة
 که حضرت عبد البهاء روحی لرمسه الاظهر الانور فداء زهارا در این عصر
 نورانی بلند فرمودند و آیه (الرجال قوامون على النساء را) تغییر دادند
 و برجای او تأکید فرمودند که از برای عالم انسانی رجال و نساء حکم دو جناح
 دارند و بر یکدیگر تفوق ندارد و دختران را مثل پسران باید تربیت نمود
 بلکه مقدم و دیگر حضرت بهاء الله روحی لترات اقدام احبائه الفداء
 میفرمایند در این عصر ورقاتی ظاهر خواهند شد که نگر رجال عالم گردند
 شکی نیست که وعده های الهی البته تحقق خواهد یافت و عنقریب ظاهر
 خواهد شد از قراری که شنیده شده در این ایام در طهران پنجاه نفر از
 اماء الرحمن با کمال اشتعال و انجذاب و نطق و بیان حاضر هر گونه خدمتی
 هستند بسیار بسیار این بشارت این فانیان را خوشوقت و خوشنود نمود
 اسماء انخواهران عزیز را يك يك طلب نمودم که این فانیه نامه بانخواهران
 بنویسم تا بدانند که ذکر خدماتشان در این ارض مقدس مشهود و نمایان
 باری ای خواهران عزیز محترم الحمد لله که میدان خدمت امر الله وسیع است
 و نفوس مستعد و طالبان و تشنگان موجود و آن و رقات حاضر و جانفشان
 لکن هزار افسوس که بعضی از اهل ایران هنوز خونخوار و ظالم و بی
 انصافند (خوش گلشنی است گلشن عشاق روزگار) لکن فرصت نمیدهد
 که تماشا کند کسی. در این ایام مسموع شد که دو اماء محترم یکی صیبه
 وزیر مرحوم محترم اصفهان و دیگری حفیة نورین نیرین بعزم تبلیغ
 باطراف رفته اند بی نهایت از این خبر پر مسرت مسرور و شادمان شدیم
 شرح مجالس قزوین و نقاط امریکا عالم سرور و فرح مبذول نمود این

بسی واضح و مشهود است که الیوم آمال و آرزوی کل اجبآء ارتفاع امر
 الله است از درگاه حضرت احدیت سائل و راجی و آملیم که جمیع یاران را
 در کنف حفظ و حمایت خود محفوظ و مصون دارد و بخدمتی که سزاوار
 آستان مقدس است موفق و مؤید فرماید حال زهی حسرت و افسوس که از
 وصال یمثال محروم و بفراق ابدی مبتلا گشتیم و محبوب خون از دیده‌ها
 نهان و آن شمس فضل و عطا در مغرب لقا متواری گشت و علت سرور
 مستور ماند و مایه شادمانی و حبور غیبت اختیار فرمود چنانچه میفرمایند
 وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از
 نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید دیگر نه جمال گل بینند و نه نغمه
 بلبل شنوند آه آه عما قضی و امضی

روز فیروز آلهی آمد و رفت ای دریغ

بحر فضل و موج احسان آمد و رفت ای دریغ

ای فلک ز این هجر و حرمان تا ابد از جان بزار

وزد و چشم ای خواطر محزون پیانی خون بیار

ای دریغاشه بکجارت ای جهان سردار کو

واقف رمز آلهی کاشف اسرار کو

شرح این فراق را دفتر آفاق کفایت ننماید و اقلام امکان از

عهده بر نیاید ولی باید بجبل صبر و اصطبار تمسک جوئیم و این قلوب مجروح

خواهران روحانی را بیش از این نخراشیم و از زهر فراق نیز آفاق شرح

ندهیم امید و اریم که در این سال تأییدات ربانی و توفیقات صمدانی چنان

شامل حال بهائیان گردد که انوار و آثارش از شرح و مقال خارج باشد

انه بعباده رؤف رحیم امه آستان مقدست

آهی آهی لا تبعد عنی لأن الشدائد بکلها احاطتی
 آهی آهی لا تدعنی بنفسی لأن
 المکاره بأسرها اخذتی.

دارم اندر دست نیکو نامه
 تا کنم نشاء غم افزا نامه
 نامه آلوده از خون جگر
 نامه آلوده از اشک بصر
 نامه چون طره لیلی سیاه
 نامه چون حالت مجنون تباه
 نامه چون قلب عاشق چاک چاک
 زابتدا تا انتها اندوه ناک
 ای احبا با غم و اندوه خود
 من قدحها میخورم از خون خود
 گر بگویم قلبها بریم زخم
 ورنویسم بس قلبها بشکنم
 آن انیس و مونس جانم چه شد
 آن رؤف و محرم رازم چه شد
 کاشکی این اشک من دریا بدی
 تا تشار این مصائب هاشدی
 ای در یغا ای در یغا ای در یغ
 کآفتاب عزت ما شد زیر میغ
 ای یادگار جمال مبارک ابی وای شقیقه
 حضرت عبد البهاء وای
 ورقه مبارکه علیاء مارا در بوته
 فراق و هجران گداختی و باشیانه بقا
 در ملکوت ابی صعود فرمودی حتی حضرت غصن ممتاز را در اول
 جوانی و شکفتگی محزون و بی نشاط نمودی چنانچه با احدی مؤانست
 نجویند و مسرور و خوشنودنا شدند و برادر زاده های عزیزت را در آتش
 فرقت ابدی نهادی چنانچه نه با خویش و نه با بیگانه مؤانست نجویند
 و در جمیع اوقات محزون و دل افسرده و اشکها جاری ای مونس جانها وای
 مسرت بخش روانها آیا مارا کفایت نبود مصیبت غروب نیر اعظم
 و مرنی خلق عالم حضرت بهاء الله روحی و ذاتی و کینوتی لاسمه الفداء
 آیا مارا کفایت نبود لطمه ناگهانی و پرواز نیمه شب آسمانی حضرت
 غصن الله الاعظم چنانچه اهل فلسطین این و ناله و امصیبتشان بعنان

آسمان رسید و بساط فرح و سرور پیحیده شد چنانچه الآن بقدری نشاط و فرح مفقود که اگر بنوهایان بهائی اشاره می شود فی الفور قسم میدهند که این اذکار نزد ما نشود زیرا که ما از عالم و این شئونات بیزار و گریزان و فی الفور دوری میجویند فایه در این موارد بر خود علاجی نیافته جز آنکه پیام در این نقطه مقدسه نورا در جوار ضریح حضرت ورقه مبارکه علیاه که مقابل روضه مبارک ابهی و مقام اعلی و حضرت عبد البهآ است منزل کنم و ماوی جویم و بمناسجات بدرگاه قاضی الحاجات پردازم ربنار بنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدینا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب یا محبونی

ز جمله بند بکسلم بدرگه تور و کنم

چنانچه میفرماید

اگر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر اراده جمالم داری چشم از عالم و عالمیان بردار

باری ای خاتم عالمیان و ای بانوی اسماء الرحمان امروز یک سنه تمام است که از این جهان پر آلام و محن پرواز فرمودی و در ملکوت ابهی و بهشت برین منزل و ماوی نمودی یا لیت کنت معک و افوز فوزاً عظیماً کنیز مخلص آستان مقدس ابهی

منیره

یا محبونی یا بهآ الله ذات مقدس مبارکت شاهد و گواه که بعد از صعود مبارک چه بر اهل بیت و منتسبین از انقلابات داخله امرالله گذشت شبی آن غصن مبارک در بستر راحت نیارمید و آن ورقه مبارکه علیاه آن برادر بهمتارا مسرور و شادمان ندید و این امه فایه زار دل فکار ذرا اغلب اوقات بمناسجات و خواندن مرثیه و مصیبت نامه و اشعاری

سوز ناک جان گذار با اشک جاری مشغول حال دیگر صبر و شکیانی نمانده
 و جمیع قوی تحلیل رفته و در این جبل کرمی مونس و اینس زیسته
 یا حضرت عبد البهآ داد از غم هجران تو

یا حضرت عبد البهآ دست من و دامان تو

ابداً حالت عودت و مراجعت بخوانه و آشیانه خود ندانم چه باید
 کرد خوب است سخن را بکلام حضرت ظاهره ختم کنم یا مولای

تو و آن تشعشع روی خود تو و آن ملمع موی خود

که رسانیم تو بکوی خود متسرعاً متعجلاً

یا نجیب العالمین

امه آستان مقدس

منیره